



سرمایه اجتماعی و توسعه اجتماعی در دولتهای متکی بر اقتصاد رانتی

فرامرز تقی‌لو^۱، علی بهرامی^۲

۲۹

چکیده

سرمایه اجتماعی که با مفاهیمی چون اعتماد و همکاری بین اعضای جامعه از آن یاد می‌شود، چه رابطه‌ای با توسعه اجتماعی در دولت‌های رانتی دارد. در دولتهای متکی بر اقتصاد رانتی که حصول درآمدها در آنها غالباً از طریق رانت یا فرصت انحصاری حاصل از تسلط بر منابع درآمدی حاصل از استخراج، تولید و فروش مواد یا محصولات پدید آمده است، زمینه برای استقلال مالی دولتها از جامعه و ظهور نوعی اقتصاد دولتی و شبه دولتی فراهم می‌گردد. در چنین شرایطی زمینه اعتماد متقابل و همکاری سالم، شفاف و رقابتی در جامعه تضعیف می‌گردد و دولتها نیز به دلیل احساس بی‌نیازی از پاسخگویی در قبال جامعه به تضعیف و تخریب هر چه بیشتر سرمایه اجتماعی می‌پردازند. پیامد این وضعیت، عقب ماندگی در توسعه اجتماعی یا شکل‌گیری توسعه اجتماعی نامتوازن است که در قالب آن با وجود حصول به برخی شاخصهای کمی توسعه اجتماعی، شاخصهای کیفی عمیقاً رشد نیافته و بحران زده باقی می‌مانند. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی روند تخریب سرمایه اجتماعی در دولتهای مبتنی بر اقتصاد رانتی و ارتباط آن با توسعه نیافتگی اجتماعی یا شکل‌گیری توسعه اجتماعی نامتوازن را بررسی خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: سرمایه، اجتماعی، توسعه، دولت رانتی.

دوره ۸، شماره ۲، پیاپی ۲۹

تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۰۳/۰۲

صص: ۹۱-۱۱۴

شابا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۳۸۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)
f.taghilou@tabrizu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

مقدمه

صاحب‌نظران حوزه توسعه متفق القولند که توسعه اساساً پیوندی ناگسستنی با سرمایه دارد و کشوری که سرمایه‌های مالی، انسانی، فیزیکی و فرهنگی بیشتری دارد، بیشتر مستعد توسعه یافتگی است (Gowdy, 1994, 414). روی دیگر این سخن اینست که جوامع کمتر توسعه یافته از سرمایه‌های کمتری نیز برخوردار بوده‌اند. نکته مهم در این میان اینست که توفیق جوامع را نمی‌توان تنها در انباشت ثروت‌های مادی و تجهیز به آخرین امکانات و فناوری‌ها ارزیابی کرد، زیرا تمامی سرمایه‌های مالی و فیزیکی و انسانی در یک جامعه بدون شبکه روابط متقابل بین اعضای آن جامعه که توأم با اعتماد و همکاری در جهت حفظ ارزشها و هنجارهای جامعه است، امکانپذیر نخواهد بود. امروزه در ادبیات جامعه‌شناسی توسعه در کنار سرمایه‌های انسانی و اقتصادی، سرمایه دیگری به نام سرمایه اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. سرمایه اجتماعی میراثی تاریخی است که از راه تشویق افراد به همکاری و مشارکت در تعاملات اجتماعی، حل میزان بیشتری از معضلات موجود در آن اجتماع ممکن نموده و حرکت به سوی رشد و توسعه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را امکانپذیر سازد. در واقع سرمایه اجتماعی را می‌توان در کنار سرمایه‌های اقتصادی و انسانی بخشی از ثروت ملی به حساب آورد که بستر مناسبی برای بهره‌برداری از سایر سرمایه‌ها و حرکت در مسیر توسعه اجتماعی، فراهم می‌سازد. سرمایه اجتماعی متشکل از هنجارها و ارزش‌هایی است که باعث افزایش همبستگی و اعتماد اجتماعی و تسهیل عمل جمعی و ایجاد شبکه‌های اجتماعی می‌شود که امکان مشارکت مردم در اقدامات جمعی به منظور کسب سود متقابل را فراهم می‌آورد. این سرمایه آنچنانکه فوکویاما تأکید کرده است پیش شرط و پیش نیاز توسعه اجتماعی است (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۶۸). سرمایه اجتماعی بعنوان سنگ بنای جامعه مرفه و دولت کارآمد عمل می‌کند و تنها در سایه حفظ و تقویت و انباشت این منبع ارزشمند است که جامعه می‌تواند از دستاوردهای توسعه اجتماعی و حکمرانی خوب بهره‌مند شود. به تعبیر دیگر جهت رسیدن به توسعه پایدار اجتماعی، ایجاد یک محیط اجتماعی اعتمادآور که اعتماد‌پذیری و تمایل به حفظ قول و قرارها و تمایل به همکاری و همیاری و وارد شدن در شبکه‌های اجتماعی را برای اعضای جامعه سودمند و معنادار سازد، شرط لازم و ضروری است.

با توجه به وجود رابطه مثبت میان سرمایه اجتماعی و توسعه اجتماعی، مساله این است که این رابطه در جوامع مبتنی بر اقتصاد رانتهی چگونه است و رابطه دولت های متکی بر اقتصاد رانتهی با تقویت یا تضعیف سرمایه اجتماعی و به تبع آن توسعه اجتماعی چیست؟ در پاسخ به این سوال و تبیین موضوع پژوهش و با فرض اینکه تقویت سرمایه اجتماعی از پیش شرطهای توسعه یافتگی اجتماعی است، فرضیه ما در مقاله حاضر این است که در دولتهای متکی بر اقتصاد رانتهی که حصول و انباشت درآمدها در آنها غالباً از طریق رانت یا فرصت انحصاری حاصل از تسلط بر منابع درآمدی حاصل از استخراج، تولید و فروش مواد، محصولات یا خدمات پدید آمده است، زمینه ساز استقلال مالی دولتها از جامعه و ظهور نوعی اقتصاد دولتی و شبه دولتی می گردد که در نتیجه آن به دلیل تضعیف جامعه و بازار و وابستگی آن به تصمیمات دولتها و دستگاه فساد خیز بروکراسی دولتهای رانتهی، زمینه اعتماد متقابل و همکاری سالم، شفاف و رقابتی در جامعه و بازار تضعیف می گردد و عملکرد دولتهای رانتهی نیز به دلیل احساس بی نیازی از پاسخگویی در قبال جامعه به تضعیف و تخریب هر چه بیشتر سرمایه اجتماعی منتهی می شود که نتیجه آن نیز چیزی جز عقب ماندگی در شاخص های توسعه یافتگی اجتماعی و بروز توسعه اجتماعی نامتوازن نخواهد بود. پیامد این وضعیت، عقب ماندگی در توسعه اجتماعی یا شکل گیری توسعه اجتماعی نامتوازن است که در قالب آن با وجود برخی شاخصهای کمی توسعه اجتماعی، شاخصهای کیفی عمیقاً رشد نیافته و بحران زده باقی می ماند. براین اساس در این پژوهش ضمن بررسی مفاهیم سرمایه اجتماعی، توسعه اجتماعی و دولت رانتهی، به تبیین این مساله مرکزی می پردازیم که دولت رانتهی موجب تخریب سرمایه های اجتماعی و در نتیجه توسعه نیافتگی یا توسعه اجتماعی نامتوازن و ناپایدار می گردد.

مبانی نظری و مفهومی سرمایه اجتماعی

بانک جهانی سرمایه اجتماعی را بعنوان ثروت نامرئی یک کشور در نظر می گیرد و آن را دربرگیرنده نهادها، روابط و هنجارهایی می داند که تعاملات اجتماعی را شکل می دهند (توسلی، ۱۳۸۴: ۲۳). نخستین کسی که مستقیماً از عبارت سرمایه اجتماعی بدون اینکه تعریفی از آن ارائه دهد استفاده کرد، جان دیوئی بوده است. کارل مارکس نیز در کتاب سرمایه خود به مساله همبستگی از روی اجبار و ضرورت پرداخته است که مفهوم سرمایه اجتماعی را به ذهن

متبادر می‌کند. مفهوم سخن مارکس اینست که شرایط منفی و بحرانی، افراد را به سوی استفاده از انرژی‌ها و توانایی‌های بالقوه جمعی، توسل به پشتیبانی یکدیگر و استفاده از ظرفیت و توان گروهی ترغیب می‌کند (دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۰). هانیفان به عنوان اولین کسی که مفهوم سرمایه اجتماعی را در سال ۱۹۱۶ به کار برده است، در تعریف آن می‌گوید: "منظور من دارایی‌های شخصی یا پول نیست، بلکه حسن نیت، دوستی، حس همدردی و مراودات بین گروهی افراد یا خانواده‌هایی است که یک واحد اجتماعی را تشکیل داده و در این حالت انباشتی از سرمایه اجتماعی بوجود خواهد آمد که می‌تواند باعث بهبود چشمگیر کیفیت زندگی شده و افراد از مزایایی همچون مساعدت، همدردی و دوستی با همسایگان بهره‌مند خواهد شد" (Hanifan, 1916: 130). رابرت سلیسبری، نیز در مقاله‌ای به سال ۱۹۶۹ با عنوان نظریه داد و ستد در گروه‌های ذینفع، این عبارت را چنین بسط داده است که سرمایه اجتماعی جزئی حیاتی در تشکیل گروه‌های سودآور است. پیر بوردیو نیز سرمایه اجتماعی را از سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی، نمادین و .. متمایز ساخته است (دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۳). از نظر بوردیو، سرمایه اجتماعی مجموعه منابع واقعی یا مجازی است که به واسطه مزیت پایدار شبکه‌ها و روابط سازمانی مستحکم و شناخت و آگاهی‌های متقابل به افراد و دیگر گروه‌ها تعلق می‌گیرد (بهشتی و نصرالهی، ۱۳۹۵: ۶). به بیان دیگر سرمایه اجتماعی برای بوردیو آن بستر فرهنگی ناشی از ساخت اجتماعی است که در ارتباط مستقیم با عادات افراد و میدان فرهنگی ناشی از کنش‌های اجتماعی، سازمان یافته و صورتبندی می‌شود.

در دهه ۱۹۸۰ این اصطلاح توسط جیمز کلمن جامعه‌شناس بصورت منسجم، قوی و در معنای وسیع‌تر به بحث کشیده شد. او سرمایه اجتماعی را چنین تعریف کرد: "تنوعی از موجودات با دو عنصر مشترک؛ همه آنها بخشی از ساختارهای اجتماعی را شامل می‌شوند و بعضی از فعالیت‌های عاملان را در آن ساختار تسهیل می‌کنند (کلمن، ۱۳۷۷: ۱۲). بعد از مباحث کلمن، رابرت پانتام در مباحث خود سرمایه اجتماعی را ارزش جمعی همه شبکه‌های اجتماعی و تمایلات ناشی از این شبکه‌ها برای کمک به یکدیگر معرفی کرد. از نظر او سرمایه اجتماعی وجوه گوناگون سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌هاست که می‌تواند با تسهیل اقدامات هماهنگ، کارآیی جامعه را بهبود بخشد. او همچنین سرمایه اجتماعی را عنصر

کلیدی بنا و برقراری دموکراسی می‌داند (پانام، ۱۳۷۹: ۲۸۵). سرمایه اجتماعی در آرای جورج زیمل نیز قابل بازشناسی است؛ جائیکه او از مفهوم داد و ستد یا بده بستان صحبت می‌کند، مبنایش به این نکته است که افراد توقع دارند تا کمک و لطفی که نشان می‌دهند، جبران شود و این همان سرمایه اجتماعی است (دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۵). امیل دورکیم و پس از او تالکوت پارسونز نیز در ادامه مباحث مربوط به سرمایه اجتماعی به طرح مفهوم ارزش پرداختند؛ یعنی تعهداتی که مبنای آنها ارزشها و هنجارهای اجتماعی است. ماکس وبر نیز در این زمینه مباحثی مطرح می‌کند که به مفهوم اعتماد معطوف است یعنی آمادگی افراد برای اینکه در یک متن اجتماعی و در روابط اجتماعی بپذیرند که باید به سایر افراد اعتماد داشته باشند و البته به همان نحو دیگران نیز باید از خود اعتماد نشان بدهند (توسلی، ۱۳۸۴: ۳۰).

در این میان فرانسیس فوکویاما به تعاریف موجود از سرمایه اجتماعی انتقاد داشته و معتقد است که بسیاری از این تعاریف به جای خود سرمایه اجتماعی به تجلیات آن اشاره دارند. فوکویاما در تعریف خود از وجود هنجارها و ارزشهای غیر رسمی در یک گروه سخن می‌گوید و معتقد است که: "سرمایه اجتماعی را به سادگی می‌توان به عنوان وجود معینی از هنجارها یا ارزشهای غیر رسمی تعریف کرد که اعضای گروهی که همکاری و تعاون میانشان مجاز است در آن سهیم هستند. هنجارهایی که تولید سرمایه اجتماعی می‌کنند اساساً باید شامل سجایایی از قبیل صداقت، ادای تعهدات و ارتباطات دوجانبه باشد (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۲). به این ترتیب می‌توان گفت که سرمایه اجتماعی هنجارها و ارزشهایی است که باعث افزایش همبستگی و اعتماد اجتماعی و تسهیل عمل جمعی و ایجاد شبکه‌ها شده و امکان مشارکت مردم در اقدامات جمعی به منظور کسب سود متقابل را فراهم می‌کند. نهایت اینکه جامعه‌شناسان معتقدند که برای تقویت سرمایه اجتماعی باید کالاهای عمومی از قبیل دموکراسی، امنیت اجتماعی و عدالت اجتماعی تقویت شود تا اعتماد افراد به همدیگر بیشتر شود (سوری و مهرگان، ۱۳۸۶: ۲۳).

سرمایه اجتماعی همچنین به منابع رسمی و غیر رسمی یا نهادی و غیر نهادی تقسیم می‌شود. منظور از رسمی یا نهادی این است که هنجارها در نتیجه کنش هدفمند و عامدانه موثر بر اجتماع از طریق نهادی مانند دولت ساخته شده باشند (دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۶). منابع غیر رسمی منابعی هستند که توسط اجتماع_ نه دولت یا سایر نهادهای رسمی_ در فرایند تعاملات طولانی

مدت تاریخی شکل می‌گیرند و این منابع از بسیاری جهات نقش اساسی تری دارند. جهت عملیاتی کردن مفهوم سرمایه اجتماعی، مذاقه و بررسی ابعاد و جوانب مختلف آن ضرورت پیدا می‌کند (نصرتی، ۱۳۸۵: ۵۴). ابعاد عمده سرمایه اجتماعی را می‌توان بصورت زیر برشمرد:

۱- اعتماد اجتماعی: مفهومی است که در فرایند روابط اجتماعی بین افراد و سازمانها ی اجتماع با همدیگر تبلور می‌یابد. هرچه میزان اعتماد اجتماعی میان افراد و گروهها و سازمانها ی اجتماعی جامعه بیشتر باشد به همان میزان روابط اجتماعی از شدت، تنوع، ثبات و پایداری بیشتری برخوردار است. فوکویاما از اعتماد به منابع شاخصی برای بیان سرمایه اجتماعی در معنای ارزشهای جمعی شبکه‌های اجتماعی و اخلاق فرهنگی که بنیاد رشد و ثبات اقتصادی را تشکیل می‌دهند، استفاده می‌کند (فیروزآبادی و نصرالهی، ۱۳۹۳: ۱۸). در همین ارتباط چنانکه بررسی خواهد شد بیشترین آثار تخریبی دولت رانتیر به این بعد از سرمایه اجتماعی وارد می‌شود بنحوی که شیرازه اعتماد اجتماعی از هم می‌پاشد.

۲- مشارکت اجتماعی: به معنای شرکت فعال و سازمان یافته افراد و گروههای اجتماعی در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و .. جامعه است به گونه‌ای که حداکثر قدرت جمعی از طریق بسیج همه امکانات و قوای جمع حاصل آید. این قدرت جمعی در راستای نیل به مصالح، علائق و منافع جامعه جهت‌گیری شده و از طریق مشارکت همه جانبه افراد و گروههای اجتماعی؛ پیوندها و انسجام اجتماعی انسجام یافته و امکان بلوغ و شکوفایی استعدادها و تکامل توسعه فردی و اجتماعی فراهم می‌آید

۳- انسجام اجتماعی: به معنای آن است که گروه وحدت خود را حفظ کند و با عناصر وحدت بخش خود، تطابق و هم‌نوایی داشته باشد. همبستگی و انسجام، احساس مسئولیت متقابل بین چند نفر یا چند گروه است که از آگاهی و اراده برخوردار باشند (بهشتی، ۱۳۸۹: ۴۵). این معنا وابستگی متقابل کارکردها، اجزا و یا موجودات در یک کل ساخت یافته را می‌رساند. انسجام در کل ناظر بر میزان و الگوی رابطه متقابل بین کنشگران، گروهها و فرهنگ‌های تمایز یافته است.

چستی توسعه اجتماعی و نسبت آن با سرمایه اجتماعی

در منابع موجود توسعه اجتماعی با تعاریف و تعبیر متفاوتی بکار رفته است که معرف رویکردهای متفاوتی همچون رهیافت‌های عام و خاص و همچنین تقسیم‌بندی ایدئولوژیک

توسعه اجتماعی براساس دیدگاههای رفاه گرا و مارکسیستی است. برای مثال نظریه پردازان رفاه گرا، به اصل کلی توسعه اجتماعی در حرکت بسوی کیفیت بیشتر زندگی، اعتفادی راسخ دارند. ماکس وبر نیز ضمن تبیین ارتباط میان توسعه اجتماعی با شانس زندگی، براین نظر پافشاری می کند که شانس زندگی عبارت است از امکان دستیابی به شرایط زندگی مناسب تر و تجربیات زندگی شخصی بهتر (آزادارمکی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۰). در مقابل این تعاریف، دیدگاههای مارکسیستی بر ارزشهای مبتنی بر مساوات اجتماعی در بحث توسعه اجتماعی تاکید کرده اند. دونگ کیم توسعه اجتماعی را درجه ای از ساختار اجتماعی می داند که به اکثریت مردم جامعه نه تنها اجازه تقاضا برای برخورداری از منابع ملی را می دهد، بلکه در جهت رسیدن به آن هدف، آنها را یاری می کند. از نظر کیم اگر تغییر ساختاری جامعه در مسیری باشد که فرصت های لازم را برای دستیابی توده محروم به سهم خود از منابع ملی در اختیار آنها قرار دهد (نظری، ۱۳۷۷: ۱۳۲).

در سال ۱۹۹۵ مفهوم توسعه اجتماعی در بیانیه کنهناگ، بویژه در ارتباط با فقر زدایی مورد توجه قرار گرفت (عبدلهی، ۱۳۸۰: ۱۹۷). در این بیانیه برای توسعه اجتماعی و ارزشیابی میزان تحقق آن شاخصهایی چون دسترسی به خدمات آموزشی، درصد جمعیت باسواد، طول عمر، میزان مرگ و میر نوزادان، سوء تغذیه و تغذیه مناسب، سطح بهداشت و کنترل بیماریها، مسکن مناسب، برابری زن و مرد و.. مطرح شد. توسعه اجتماعی مطابق این تعریف را نهایتاً می توان برنامه ای برای مقابله با فقر و نابرابری نامید که خود موجب ابهام و فقدان اجماع بر سر تعریف دقیق مفهوم توسعه اجتماعی و تفاوت آن با سایر جوانب توسعه همچون توسعه انسانی و اقتصادی می شود. علت این امر را می توان در دو عامل یافت. نخست ماهیت مفهوم توسعه و مبهم و پیچیده بودن آن است که این خصیصه در ارتباط با توسعه اجتماعی به دلیل ارزشی و هنجاری بودن آن به مراتب حادثر هم شده است و دیگری نوظهور بودن این مفهوم در پژوهشهای جهانی است (پیران، ۱۳۸۲، ۲۷). به هر حال در میان تعاریف ارائه شده از توسعه اجتماعی برخی تعاریف از مقبولیت و کاربرد گسترده تری برخوردارند که از آنجمله می توان به تعریف استس از این مفهوم اشاره کرد. استس با تاکید بر دو بعد اقتصاد و آزادی، توسعه اجتماعی را حوزه ای میان رشته ای و میان بخشی دانسته است که در جستجوی رفاه مادی و اجتماعی مردم در همه

سطوح جامعه است (فیروزآبادی و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۲). به گفته استس، اهداف توسعه اجتماعی از طریق مشارکت مردم تا بالاترین حد ممکن در تعیین اهداف و نتایج توسعه بویژه از جهت رفاه مادی و گسترش آزادی تعقیب می‌شوند. جوزف استلگیتز هم در تعریف خود، توسعه اجتماعی را توانایی هر جامعه‌ای برای حل صلح‌آمیز تضادها و پیوند منافع و علائق مشترک به هنگام اختلاف منافع دانسته است (فیروزآبادی و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۳). گری جاکیز و هارلن کلوند هم در مقاله‌ای با عنوان ابعاد نظریه توسعه اجتماعی، توسعه اجتماعی را بعنوان فرایندی تعریف کرده‌اند که فعالیت‌ها و انرژی‌های بشر را در سطوح بالا برای رسیدن به نتایج بهتر، سازماندهی و از توان او استفاده می‌کند (فاضلی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۶۴). آزاد ارمکی و همکاران نیز توسعه اجتماعی را بیان‌کننده کیفیت سیستم اجتماعی دانسته و آنرا به پنج بعد همبستگی اجتماعی، عدالت اجتماعی، کیفیت زندگی، امنیت اجتماعی و اخلاق توسعه اجتماعی تقسیم می‌کنند (آزاد ارمکی و همکاران، ۱۳۹۱: ۵۳). سازمانها و موسسات بین‌المللی فعال در حوزه توسعه نیز تعاریف خود را از این مفهوم ارائه داده‌اند. در این زمینه بانک جهانی در تعریف توسعه اجتماعی بر دگرگونی ساختاری در زمینه افزایش انسجام اجتماعی و پاسخگو کردن کارگزاران و سازمانهای صاحب قدرت تاکید کرده است (فاضلی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۶۵).

با نظر به تعاریف فوق، می‌توان یک تعریف از توسعه اجتماعی ارائه داد که با افزایش توانایی جوامع انسانی برای مواجهه با پیچیدگیهای محیطی به مساله بقای جوامع ارتباط می‌یابد. براین اساس حوزه اجتماعی حوزه تعاملات و دوستی‌های متقابل در بستر سرمایه اجتماعی جهت رسیدن به وحدت و یگانگی است. این مفهوم از توسعه اجتماعی به معنی بسط و تعریض و تحکیم اجتماع جامعه‌ای است و مکمل سایر سطوح توسعه است. بنابراین افزایش ظرفیت و توانایی مردم برای فعالیت مداوم در جهت تامین رفاه خود و جامعه و تحول نهادهای اجتماعی در جهت رفع نیازهای مردم در تمام سطوح در توسعه اجتماعی مدنظر است (کلانتری، ۱۳۷۷: ۱۵). از این منظر ارتباط نزدیکی بین توسعه اجتماعی و عدالت اجتماعی وجود دارد. می‌توان گفت که هدف نهایی توسعه اجتماعی دستیابی به جامعه‌ای انسانی‌تر از طریق نهادها و سازمانهایی است که بطور مناسب پاسخگوی نیازهای مردم باشند. به هر حال آنچه مسلم است، توسعه اجتماعی به معنایی که از دهه ۱۹۹۰ رایج شده است در جهت مشارکت آحاد مردم در

امور جامعه، پذیرش حقوق آنان و طبعا روشن ساختن وظایفی است که همراه حقوق یاد شده مطرح می شوند. به این ترتیب توسعه اجتماعی در جهت رفع تبعیض و ایجاد فضای اجتماعی مناسب برای بروز توانایی های بالقوه انسانها گام برمی دارد (پیران، ۱۳۸۲: ۸۴). خلاصه اینکه با تحدید تعاریف موجود در خصوص مفهوم توسعه اجتماعی می توان گفت که توسعه اجتماعی فرایندی است که دو هدف و کارکرد بنیادی دارد: در کارکرد اول، آنچه اهمیت دارد خواسته ها و امیال مادی و فیزیکی انسانها نظیر ثروت، رفاه و خدمات اجتماعی است، لذا در این رویکرد بر فعالیت ها و نهادهای بهداشت، تغذیه، خدمات، تامین اجتماعی، اشتغال و .. تاکید می شود. کارکرد دوم هم به رسمیت شناختن گروهها و افراد و حضور برابر آنها در جامعه، اهداف فرهنگی و انسانی نظیر مشارکت، انتخاب، آزادی، خلاقیت، برابری و... را مدنظر دارد. به این ترتیب باید اذعان داشت که توسعه اجتماعی برای نیل به صلح و امنیت و برقراری عدالت اجتماعی و نهایتا ارتقاء کیفیت زندگی ضروری است. تدقیق در مفهوم توسعه اجتماعی، اثبات این مفهوم را در پی دارد که توسعه اجتماعی ناظر بر اجتماع جامعه ای در مقام یکی از حوزه های چهارگانه حیات اجتماعی انسان است و به معنی بسط و تعریض و تحکیم همین اجتماع جامعه ای است که نهایتا موجب همبستگی و انسجام جمعی عام، اخلاق و تعهد جمعی عام، هویت جمعی عام، احترام متقابل، پذیرش تفاوتها و همدلی و اعتماد اجتماعی عام خواهد بود. بدین معنی که توسعه اجتماعی ریشه در سرمایه اجتماعی داشته و متقابلا آنرا تقویت خواهد کرد. مطابق این نگاه اهم شاخصهای توسعه اجتماعی عبارت خواهند بود از:

۱- همبستگی و وفاق اجتماعی: بطور کلی هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که مملو از وفاق یا فاقد شکاف باشد. معمولا در همه جوامع به حکم تقسیم کار اجتماعی، بین عوامل مربوط به تبار، جنسیت، نژاد، دین و... چندین شکاف وجود دارد. وجود چند پارگی های آشتی ناپذیر به هر شکل مانع پیدایی همبستگی های اجتماعی و وفاق عمومی می شود. چنین تعارضات و چند پارگیها، زمینه و بستر شکاف ها، آشوبها و بی نظمی ها را در مقابل نظم اجتماعی فراهم می آورد (شمعدانی حق، ۱۳۸۱: ۲۵۵). پس می توان همبستگی و وفاق اجتماعی در جامعه را به مثابه علتی در جهت شکل گیری نظم اجتماعی در نظر گرفت. چلپی در کتاب جامعه شناسی نظم، نظم اجتماعی را از دو منظر نظم بیرونی یا نظم سیاسی و نظم درونی یا نظم وفاقی طبقه بندی کرده

است. در نظم سیاسی، نظم اجتماعی بصورت بیرونی و از بالا با پشتوانه قدرت اعمال و مستقر می‌شود. در چنین نظمی، وفاق اجتماعی بسیار ضعیف و شکننده است اما برخلاف نظم بیرونی، نظم درونی به علت وجود وفاق اجتماعی از موهبت اعتماد اجتماعی دوجانبه، تعهد درونی تعمیم یافته، نوعی همدلی ملی و ثبات بهره‌مند است. سازگاری و مدارای اجتماعی، عمدتاً از نوع سازگاری درونی است. اعضای جامعه بصورت داوطلبانه و از روی احساس تکلیف انجام وظیفه می‌کنند. در نظمی که مبتنی بر وفاق اجتماعی تعمیم یافته باشد، اجتماع عام اعضا، منابع و پاداش‌های ارزشمند را اساساً خود در اختیار دارد (چلبی، ۱۳۸۵: ۱۵۸). اهمیت این شاخص از توسعه با نیم‌نگاهی به نظم و امنیت در دولت رانتری مشخص می‌شود. فضایی که در نبود نهادهای اجتماعی غیر دولتی، اعتماد دوجانبه از بین رفته و توزیع منابع و پاداشها براساس دوری و نزدیکی به رانت می‌باشد

۲- عدالت/ اجتماعی: در تعریف مفهوم توسعه اجتماعی، موارد زیر قابل شناسایی است: توزیع عادلانه دآمدها و ثروت‌ها- مشارکت و یکپارچگی فزاینده ملی و سرانجام افزایش مستمر سطح زندگی و رفاه اجتماعی (مومنی، ۱۳۸۱: ۲۵). بدون شک دو محور از سه محور فوق یعنی توزیع عادلانه درآمدها و ثروت‌ها و افزایش مستمر سطح زندگی و رفاه اجتماعی بطور تنگاتنگ با مساله فقر و نابرابری و نهایتاً عدالت اجتماعی رابطه معنی‌داری دارد و هرگونه تلاش و برنامه‌ریزی برای تحقق این اهداف مستلزم رویکرد مساوات‌جویانه و معطوف به عدالت اجتماعی است؛ حتی تا آنجا که به محور سوم یعنی مساله مشارکت اجتماعی مربوط می‌شود، عدالت اجتماعی و رفع فقر و نابرابری از جمله مهمترین پیش‌نیازهای امکانپذیر شدن مشارکت اجتماعی است (آزاد ارمکی و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۳). با این حساب بدون شک عدم استقرار عدالت اجتماعی در سیاست‌ها و برنامه‌ها و اجرای اهداف توسعه، نقش بسیار مهمی در بازتولید ناهنجاری‌ها، آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی و نهایتاً تداوم وابستگی کشورها را به همراه دارد. عدالت اجتماعی و رفع فقر و نابرابری از جمله مهمترین عوامل امکانپذیر شدن مشارکت اجتماعی و استقرار توسعه اجتماعی است.

۳- امنیت اجتماعی: از نظر بوزان امنیت عبارت است از حفاظت در مقابل خطر(امنیت عینی)، احساس ایمنی(امنیت ذهنی) و رهایی از تردید(اعتماد به دریافت‌های شخصی). به اعتقاد بوزان

اکثر تهدیداتی که متوجه افراد است ناشی از این حقیقت است که افراد در محیط انسانی به سر می‌برند و این محیط موجد انواع فشارهای غیر قابل اجتناب اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. تهدیدات موجود در جامعه اشکال متنوعی دارند اما اصولاً از سه نوع خارج نیستند. اول تهدیدات فیزیکی یا جسمی شامل درد و صدمه و مرگ. دوم تهدیدات اقتصادی شامل تصرف یا تخریب اموال، دسترسی نداشتن به کار یا منابع و سوم تهدیدات نسبت به حقوق شامل زندانی شدن، از بین رفتن آزادی‌های عادی مدنی همراه با تهدیدات موقعیت یا وضعیت (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۴). سرمایه اجتماعی با ایجاد زمینه مشارکت مثبت و فعال فرد در زندگی اجتماعی که بواسطه مکانیسم‌های خودکنترلی اجتماعی ناشی از تأثیر گذاری هنجارها، ارزشها و سنتهای اجتماعی در فرایند جامعه پذیری حاصل می‌شود، در نهایت به زمینه سازی و تحکیم امنیت اجتماعی می‌انجامد (تقی لو، ۱۳۸۵: ۲۵۴). امنیت اجتماعی، حفظ حریم اجتماعی - عمومی، خصوصی و خانوادگی، رفع خطرات و استفاده بهینه از فرصت‌ها را شامل شده به علاوه در سایه این پایداری می‌توان ارتقاء سطح زندگی اجتماعی را به همراه اتخاذ تدابیری در جهت کسب فرصتهای زندگی شهروندان ایجاد نمود و به همراه آن ارزشهای اجتماعی، احساس ما بودن و توانمندی‌های اجتماعی شهروندان و... را در جهت توسعه پایدار و پیشرفت همه جانبه بستر سازی کرد (آزاد ارمکی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۹).

۴- شاخصهای جمعیتی: مهمترین شاخصهای جمعیتی توسعه اجتماعی شامل تعداد مطلق جمعیت و رشد آن، ساختار سنی، نسبت جنسی، درصد جمعیت فعال از کل جمعیت، نسبت شهرنشینی، سواد عمومی، سواد بزرگسالان، تعداد سالهای تحصیل هر فرد، نرخ زاد و ولد و مرگ و میر، نرخ مرگ و میر کودکان و نوزادان و امید به زندگی می‌باشد (بهشتی، ۱۳۸۹: ۴۵). به اعتقاد فوکویاما آگاهی از سرمایه‌های اجتماعی برای درک بهتر فرایندهای توسعه در جوامع، حیاتی است. (فوکویاما، پیشین: ۸۴). در یک نظام اجتماعی، تقابل میان کنشگران، پایه و اساس نظام به شمار می‌رود. تقابل در مبادلات دائمی کالا و خدمات بین افراد و گروهها در هر تشکل ساده‌ای از یک جامعه دیده می‌شود و این جامعه از یک طرف در تولید هنجارهای مشترک، هویت مشترک، اعتماد و اطمینان و از طرف دیگر روابط اقتصادی قوی با یکدیگر متحد می‌سازد. بنابراین توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در

ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد همه جانبه و کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است. بنابراین وضعیت مطلوب توسعه اجتماعی بسط و تعریض و تحکیم اجتماع جامعه ای با تقویت سرمایه های اجتماعی است. در این حالت این سرمایه های اجتماعی هستند که روند و مسیر حرکت توسعه اجتماعی را می سازند. به اعتقاد فوکویاما، سرمایه اجتماعی، نظامی از ارزشها و هنجارهای اخلاقی را فراهم می سازد که به واسطه آن جامعه از فروپاشی اخلاقی و مبتلا شدن به انواع انحرافات اجتماعی مصون می ماند و سلامت اجتماعی جامعه سبب رشد و توسعه آن می شود (فوکویاما، پیشین: ۸۵). براساس این نظریه شبکه های روابط متقابل، انسجام اجتماعی و بطور کلی تقویت سرمایه های اجتماعی پیش شرط توسعه اجتماعی است نه ثمره آن. به بیان دیگر سرمایه اجتماعی علت توسعه اجتماعی است. در همین ارتباط شفیعا به بررسی میان توسعه اجتماعی پایدار و سرمایه اجتماعی پرداخته و نشان داده است که رابطه مثبت و معناداری میان سرمایه اجتماعی و شاخص های توسعه پایدار وجود دارد که عمدتاً ناشی از وجود اعتماد و قدرت شبکه های اجتماعی است (Shafia, 2012:68). در واقع اعتماد و پیوستن به شبکه های اجتماعی مهمترین عناصر سوق یافتن به توسعه اجتماعی پایدار می باشد؛ مضاف بر اینکه عوامل غیر رسمی سرمایه اجتماعی می تواند منجر به دستیابی واقعی به توسعه پایدار اجتماعی گردد در حالیکه عوامل رسمی سرمایه اجتماعی منجر به دستیابی بالقوه به توسعه اجتماعی پایدار می گردد. حال نکته مهم اینجاست که دولت رانتیر با تخریب سرمایه های اجتماعی بعنوان پیش شرط توسعه اجتماعی پایدار این بعد از توسعه را متولد نشده خفه می کند. قبل از بررسی این روند لازم است که مفهوم و ماهیت دولت رانتیر را به اجمال بررسی کنیم.

دولت های رانتیر و اقتصاد مبتنی بر رانت

نظریه های دولت رانتیر در چارچوب تلاش برای رفع نارسایی های مربوط به رویکردهای مارکسیستی و وابستگی، در تشریح علل توسعه نیافتگی جوامع جهان سوم ارائه شده است. در رویکرد مارکسیستی، دولت ابزار طبقه مسلط قلمداد می شود و رویکردهای وابستگی نیز عمدتاً ائتلافی از نخبگان و طبقات حاکم که پیوندی عمیق با سرمایه های خارجی دارند، در تشریح ماهیت ثانوی برای دولت در نظر گرفته می شود. رویکرد رانتیر نیز همین وابستگی را مد نظر

دارد، اما در تشریح این وابستگی به منابع درآمدی رانتهی دولت توجه می کند (قالیباف و دیگران، ۱۳۹۰: ۴). مطابق نظریه دولت رانتیر، تاثیر منابع رانتهی بر رونق دولت و رفتار اقتصادی آن به اندازه ای است که یک نوع توجه خاص را توجیه می کند. بطور کلی این ایده که دولتهای وابسته به رانت، ماهیتا متفاوت از دولتهای وابسته به مالیات داخلی هستند، موجب طرح مفهوم دولت رانتیر گردید (رهبری، ۱۳۷۹: ۷۱). در توضیح و تعریف دولت رانتیر باید گفت که اصولا رانت به درآمدهایی گفته می شود که یک دولت از منابع خارجی یعنی با فروش منابع زیرزمینی بدست می آورد. برخی از اقتصاددانان رانت را اینگونه تعریف می کنند: پرداختن به یک عامل که عرضه آن نسبت به اندازه پرداخت لازم برای استفاده از آن بدون کوشش باشد (شکاری، ۱۳۷۹: ۳۱). بنابراین رانت را می توان دریافتی حاصل از فعالیت های غیر مولد دانست. به تعبیر بهتر، این درآمدها با فعالیت های تولیدی اقتصاد داخلی ارتباطی ندارند و در قبال فعالیت تولید اقتصادی داخلی پرداخت نمی شوند. نمونه بارز رانت، درآمدهای ناشی از فروش نفت و مواد خام معدنی می باشد. واژه دولت رانتیر را برای نخستین بار یک پژوهشگر ایرانی بنام مهدوی به کار گرفت و پس از او مورد پژوهش قرار گرفت. براین اساس آنچنانکه لوسیان و بیلایو عنوان کرده اند، دولت رانتیر، دولتی است که ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمد خود را از رانت خارجی حاصل از صدور یک یا چند ماده خام بدست آورد براین اساس رانت منشاء خارجی دارد و به هیچ وجه با فرایندهای تولید داخلی ارتباطی ندارد. این دولت نه تنها انحصار دریافت رانت را داراست، بلکه انحصار هزینه کرد رانت ها را نیز در اختیار دارد. بدین خاطر به یک موسسه توزیع درآمد های حاصل از مواهب الهی یا به یکی از اصلی ترین نهادهای سرمایه گذار و اشتغال زا تبدیل می شود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۴۰). بطور کلی وابستگی به درآمدهای رانتهی، نوع متمایزی از دولت را پدید می آورد که مشوق توزیع سیاسی رانتهاست. در ادبیات مربوط به دولت رانتیر معمولا چنین دولتی را دارای شیوه خاصی از سیاست و حکومت می دانند که رانتیرسم نامیده می شود. رانتیرسم دارای دو مشخصه اساسی است: نخست اینکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می کنند تا در نتیجه آن ثبات سیاسی را حفظ کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). در دولت رانتیر این سیاست

با استفاده از سه روش اثرگذار دنبال می‌شود که نهایتاً منجر به زوال هرچه بیشتر اجتماع جامعه ای و سرمایه اجتماعی می‌شود. این سه روش عبارتند از:

۱- اثر مالیات‌گیری: براین اساس چنانکه گفته می‌شود، حکومت بواسطه درآمد کافی ناشی از رانت، احتمالاً مالیات کمتری از مردم می‌گیرد یا اساساً مالیات نمی‌گیرد؛ در عوض اینکار تقاضای اجتماعی و نظارت عمومی هم جهت پاسخگویی حکومت، کاهش خواهد یافت. برخی صاحب‌نظران خاورمیانه که تفاوت در تقاضا برای پاسخگویی سیاسی را مورد مطالعه قرار داده اند، دریافته‌اند که حکومت‌های رانتیر پاسخگویی کمتری در برابر طبقه تجار سنتی از خود نشان می‌دهند (کریستال، ۲۷۵، ۱۳۸۷).

۲- اثر هزینه‌ها: ثروت ناشی از رانت می‌تواند هزینه‌های حکومت را برای حامی پروری افزایش دهد و در عوض از فشارهای بالقوه اجتماعی و سیاسی بکاهد. برای مثال جان آنتلیس معتقد است که حکومت عربستان سعودی از ثروت نفت خود برای تامین هزینه برنامه‌هایی استفاده می‌کند که به کاهش فشارها برای دموکراسی کمک می‌کند (Entelis, 1976: 34). بر همین اساس دولت رانتیر برای حفظ و کسب مشروعیت می‌تواند با هزینه‌کرد رانت در راستای رفاه مردم و جلب همکاری نخبگان غیر حاکم، اغلب شکل پاتریمونیالیستی به خود بگیرد. به عبارت دیگر، از ارتباطات خانوادگی و خویشاوندی آشکارا استفاده می‌شود تا از افراد مورد نظر دولت رانتیر حمایت شود. این حمایت می‌تواند به شکل اعطای مشاغل عالی رتبه، وام‌های بدون بهره و دیگر مواهب و مزایا باشد. در واقع استفاده از رانت در این راستا می‌تواند از بروز هرگونه چالش نسبت به قدرت دولت رانتیر جلوگیری کند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۱).

۳- اثر شکل‌گیری گروه: این اثر متضمن آن است که وقتی درآمدهای رانتی، پول کافی در اختیار حکومت قرار می‌دهد، حکومت با بذل و بخشش این پولها از شکل‌گیری گروههای اجتماعی مستقل از خود جلوگیری می‌کند. این گروهها در صورت شکل‌گیری ممکن است حقوقی سیاسی و اجتماعی را از دولت طلب کنند. در این خصوص گروهی از اندیشمندان با مطالعه نمونه‌های الجزایر، ایران، عراق و کشورهای حاشیه خلیج فارس به این نتیجه رسیده‌اند که ثروت حاصل از رانت، از شکل‌گیری سرمایه اجتماعی جلوگیری کرده و به این صورت

روند گذار به دموکراسی را متوقف کرده است (Entelis, 1976:35). بر همین اساس کاتوزیان هر جامعه دارای دولت رانتیر را دارای سه گروه عمده می داند:

- الف: گروه تحت الحمایگان دولت که بزرگترین منافع و مزایا را از رانت دریافت می کنند.
 ب: توده جمعیت شهری که از آثار افزایش هزینه های دولتی بر اقتصاد داخلی نفع می برند.
 ج: جمعیت روستایی که کمترین دریافت را از رانت ها دارند (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۶۳).

دولت رانتیر، تخریب سرمایه اجتماعی و بحران در توسعه اجتماعی

در ابتدای این سرفصل ذکر این نکته خالی از لطف نیست دولت رانتیر در حقیقت، دولتی مانع توسعه است؛ چراکه شرط اول تسریع و بهینه سازی روند توسعه، ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی مناسب است. به تعبیر روشن تر جو حاکم سیاسی نه تنها مانعی بر سر راه فعالیت نهادهای مستقل جامعه نباشد، بلکه آنها را به منظور ارتقای میزان کارآیی شان مساعدت نماید. در این زمینه دولت رانتیر، به علت وجود درآمدهای عظیم حاصل از رانت، نیازی ضروری به ایجاد توسعه واقعی و همه جانبه احساس نمی کند. این دولتها همچنین هیچ ضرورتی برای کاهش وابستگی به درآمدهای رانتی و تنوع بخشیدن به اقتصاد کشور احساس نمی کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۵). از طرف دیگر فرایند توسعه تنها پس انداز کردن پول، سرمایه گذاری آن و گردآوری ماشین آلات بیشتر نیست، بلکه این رشد شامل حفاظت همه جانبه از قانون، کاهش فساد سیاسی و احتمال سرپیچی دولت و مردم از قراردادهای اجتماعی و.. نیز می باشد. تجربیات توسعه در دولتهای رانتیر نشان داده است که بی توجهی به آثار جنبی اولویت توسعه اقتصادی و برخورد تک شاخصی در برنامه ریزیهای توسعه، موجب شده حتی کشورهایی که روند نهادمندتری به نوسازی و توسعه داشته اند نیز شاهد زوال سرمایه اجتماعی باشند. این روند با بررسی برنامه های توسعه ای دولتهای رانتیر که معمولاً در قالب برنامه های پنج ساله و دهساله و.. مطرح می شوند، مشخص است که بیشتر این برنامه ها به اهداف خود نمی رسند و یا در صورت اجرا بصورت تک خطی دنبال می شوند و توسعه همه جانبه را مد نظر ندارند چراکه توسعه همه جانبه با شرط بقای این دولتها در تعارض است و اینگونه برنامه ها بیشتر تعریف طرحهای بزرگ و بی حاصل برای چپاول خزانه رانتی است. برای مثال در مورد ایران، علی رغم توجه نسبتاً جامع به مولفه های توسعه اجتماعی در اسناد بالادستی، ایران هنوز در جایگاه مناسب

بین‌المللی و منطقه‌ای قرار ندارد. در غیاب گزارشهای وضعیت اجتماعی داخلی، با مراجع به برخی رتبه‌بندیهای جهانی، جایگاه این کشور قابل‌تامل است.

به هر حال، اولین ضربه مهلک دولت رانتیر به سرمایه اجتماعی ریشه در ماهیت وجودی این دولتها دارد و آن استقلال مالی دولت از جامعه است. بنابراین طبیعی است دولتی که از لحاظ مالی به جامعه وابسته نیست، به تحولات و مسائل اجتماعی هم با نگاهی پاسخ‌گویانه نمی‌نگرد و در مقابل جامعه نیز چون حقی بر حکومت ندارد در مقابل آن احساس تکلیف هم نمی‌کند و از نظارت در اعمال دولت پرهیز می‌نماید؛ چنین معادله‌ای موجب نوعی گسست اجتماعی می‌شود که در نهایت توسعه اجتماعی را بحران زده می‌کند. (نصری، ۱۳۷۹: ۸۵). این معادله همچنین موجب سلطه معنایی منفی از امنیت و ناامنی خواهد شد که در جای خود بازگو خواهیم کرد. بعد از نظارت عمومی، عدالت اجتماعی دومین قربانی دولت رانتیر است، چراکه در این دولتها نزدیکی و دوری به رانت معیار بهره‌مندی است. پس سرمایه اجتماعی دومین مهره خود را هم از دست می‌دهد. قربانی سوم از همه مهمتر است و آن اعتماد عمومی است که در سایه تملق‌بازیه‌ها و جان‌نثارگرایی‌های دولت رانتیر جان می‌بازد. مطالعات گسترده و جدی درباره کشورهای وابسته به رانت‌ریسم نشان می‌دهد که وابستگی به عواید رانتی، موجب رفتارهایی است که با رفتارهای سایر دولتهایی که درآمدهای خود را از طریق وضع مالیات بر فعالیت‌های اقتصاد داخلی تامین می‌کنند تفاوت دارد شیوه خاص سیاست و حکومت و نوع سلوک و رابطه این دولتها با جامعه نابودکننده سرمایه‌های اجتماعی است. این شیوه خاص هرچند به ظاهر و نه عمیقاً زمینه‌های دستیابی به برخی جنبه‌های توسعه را فراهم می‌آورد اما مانعی بزرگ در مسیر شکل‌گیری توسعه اجتماعی و بخصوص ایجاد نهادهای دموکراتیک و گروههای غیر وابسته به دولت است. از اهم تأثیرات این دولتها بر تخریب سرمایه اجتماعی و روند توسعه اجتماعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- دسترسی دولت رانتیر به مقادیر عظیم رانت موجب تقویت استقلال آن از جامعه می‌شود. این استقلال باعث می‌شود تا دولت قدرت انحصاری کسب کرده و در اتخاذ و اجرای سیاست‌های خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نباشد.

۲-وابستگی به درآمدهای رانتهی و عدم انگیزه جدی برای تامین یک اساس مالیاتی قوی، به دولت رانتیر اجازه می دهد که به یک توافق ضمنی با جامعه و مردم آن دست یابد که براساس آن دولت نماینده و منتخب جامعه نیست و جامعه هم چنین انتظاری از دولت ندارد. شکاف بین دولت و جامعه براساس چنین توافقی موجب تحکیم پایه های قدرت و سلطه هرچه بیشتر دولت بر جامعه می شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۵).

۳-زمانی که دولت رانتیر کنترل بخش اعظم درآمدهای رانتهی را در اختیار دارد، زمینه کنترل منابع قدرت سیاسی و اجتماعی را نیز بدست می آورد. این فرایند از توزیع منابع قدرت در سطح جامعه جلوگیری کرده و امکان شکل گیری توسعه سیاسی و اجتماعی به معنای مشارکت فعالانه افراد جامعه در این عرصه ها را مسدود می کند (میر ترابی، ۱۳۸۷: ۱۶۷). در این شرایط گروهها و نهادهای اجتماعی مستقل از دولت یا شکل نمی گیرند و یا رو به زوال می روند و در مقابل گروههای وابسته به دولت و متصل به رانت به برجسته و جایگزین می شوند.

۴-زوال نیروهای اجتماعی مستقل از دولت، این اجازه را به دولت رانتیر می دهد که در قشریندی های اجتماعی تحول ایجاد کند. به این ترتیب دولت، طبقات جدیدی بوجود می آورد و آنها را از طریق دستمزدهای بالا، مناصب پر منفعت، اعتبارات کم بهره و.. جذب می کند تا از تهدید آنهایی که بواسطه برخورداری از دارایی، تحصیلات بالا و.. بزرگترین تهدید برای انحصار دولتی به شمار می آیند رهایی یابد (نصری، ۱۳۷۹: ۸۷). پس از طبقه جدید تحت الحمايه، توده جمعیت شهری قرار دارند که از نتایج درآمد زا و اشتغال زای هزینه های بسیار بالا و انبوه دولت سود می برند و هم از یارانه های تخصیصی دولت و از مقررات موضوعه سهل انگارانه در خصوص ساعات کار، حداقل دستمزدها و طرحهای رفاهی، چراکه دولت رانتیر اساسا به این مقولات اساسا از زاویه مزیت و بهینه نگری، کارآمدی و اثربخشی نمی نگرند، چون نیازی بدانها ندارد؛ در نتیجه حلقه اتصال دولت با مردم شهر و برخی طبقات، ثروتی است که دولت در اختیار آنها قرار می دهد (میر ترابی، ۱۳۸۷: ۱۶۸). تحول در قشریندی اجتماعی سرآغاز پیدایش تهدیدات، رشد اختلاف طبقاتی و نابود کننده ارکان سرمایه های اجتماعی از قبیل اعتماد و احترام و اخلاق است.

۵- بهره مندی دولت از منابع مالی مستمر و مستقل، موجب حرص قدرت و امنیت بیشتر گردیده و هزینه مبارزه را افزایش می دهد. دولت رانتیر، ضمن قرائت خاص خود از مقوله نظم و امنیت، هرگونه انتقاد و توسعه اجتماعی را توطئه مشتاقان قدرت تصور می کند و می کوشد به هر نحو ممکن مخالفان را در اولین سنگر مغلوب کند، به همین دلیل امنیت افراد، گروهها، جناح ها و بطور کلی حکومت کنندگان، عین امنیت ملی قلمداد می شود و حتی بر امنیت ملی و اجتماعی اولویت می یابد (نصری، ۱۳۷۹: ۹۰). در این ساختار تلقی از امنیت خاص و تک بعدی است. به عبارت روشتر اینگونه دولتها با محدود کردن مفهوم همه جانبه امنیت، در قالب دولت، هرگونه خیزش و تحرک در قاعده اجتماع را مابین با امنیت کل نظام قلمداد کرده و آنرا با نیروی قهری پاسخ می دهند که این فرایند منجر به عدم شکل گیری توسعه اجتماعی پایدار می شود؛ چراکه خود مولفه امنیت، یکی از سرمایه های اجتماعی است ولی امنیتی که جامع و کامل بوده و در بر گیرنده امنیت اقتصادی، روانی، اجتماعی، فیزیکی و سیاسی و... باشد و طبیعی است که محدود کردن آن باعث بروز ناامنی و ترس در قلمروهای محدود شده خواهد شد.

۶- در دولتهای رانتیر، دولت و دولتیان -خاندانها، شخصیتها و اقشار مرتبط با دولت- به علت توان مالی، بازیگر بی رقیب تمامی عرصه ها هستند و جامعه را یارای مقابله با آنها نیست از اینرو نیروهای منتقد و مخالف میدان مقابله را به عرصه فرهنگ منتقل می کنند و نوعی تقابل رسانه ای -فرهنگی ایجاد می کنند که نتیجه آن نهایتا منجر به گسترش ناهنجاری هایی خواهد شد. در مقابل دولت نیز با ایجاد نوعی توتالیتریزم فرهنگی با برنامه های یکسان سازی فرهنگی، سعی در تولید و اشاعه فرهنگی خاص داشته و در صدد برمی آید تا تمامی اجزای فرهنگ را مدیریت کند که متقابلا به گسترش ناهنجاری ها دامن می زند (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۳۷). نتیجه این تقابل منجر به رواج روحیه عدم تحمل مخالف و تخریب سرمایه های تساهل و تسامح و مدارا خواهد شد.

۷- در این دولتها، حتی شاخصهای کمی توسعه اجتماعی نظیر اشتغال و مسکن و آزادی انتخاب های طبیعی و... هم دچار بحران می شوند چراکه، بوروکراسی دولتی برای کسب مشروعیت، ایجاد اشتغال، گسترش و حفظ قدرت، به رشد توامان می پردازد لذا حجم دستگاه اداری بسیار گسترده شده و به جامعه چنگ می اندازد (حیدری، ۱۳۹۵: ۲۲۳). در این شرایط

دولت بعنوان تنها دستگاه اشتغال زایی مطرح است و سعی بر توزیع درآمدهای حاصل از رانت و ایجاد رضایت اجتماعی دارد؛ بنابراین رقابت بر سر استخدام در دستگاه دولتی و متصل شدن به رانت در جامعه شکل می گیرد. در این حالت بخش خصوصی و بورژوازی ملی مستقل از دولت رو به نابودی گذاشته و انحصار تمامی امور در دستان دولت است. اینگونه است که حتی آب خوردن مردم هم با "برجامها" و برنامه های دولت گره می خورد. این روند در دولت رانتیر باعث ترویج روحیه رانتی و گسترش فساد در جامعه می شود، چراکه استعدادهای جامعه به جای نوآوری و تلاش و خلاقیت بسوی کسب درآمدهای آسان و بادآورده حرکت می کنند و موفقیت خود را در گرو قرار گرفتن در ساختار بوروکراتیک و رابطه با صاحبان رانت می دانند (رهبری، ۱۳۷۹: ۲۳۶). ارتشا و اختلاس و کلاهبرداری و حقوقهای نجومی ماحصل این فضاست که به تعهد و اعتماد عمومی ضربه می زند و این سرمایه های اجتماعی را نابود کرده، دروغ و ناراستی را جایگزین آنها می کند.

۸- گسترش وجه رانتی به گزاره "لیس الانسان الا ما سعی" ، که کار و کوشش را موجد زندگی بهتر انسان می داند هم خدشه وارد می کند، چراکه در دولت رانتی داشتن زندگی خوب در گرو متصل شدن به رانت است. از این منظر هم سرمایه اجتماعی -باورها و اعتقادات- آسیب می بیند.

۹- تاثیر عمده رانت همانطور که گفتیم، استقلال دولت در برابر جامعه است در این شرایط دولت به علت دارا بودن قدرت انحصاری در استفاده از رانت از آن برای حفظ و تداوم قدرت خود استفاده می کند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۴). به همین دلیل نیازی به حضور مردم و پاسخگویی در مقابل جامعه نیست. به همین دلیل است که جریان دموکراسی در این دولتها نیز منحصر به فرد است؛ شعارهای دموکراتیک دولت رانتیر صرفاً در موسم انتخابات رونق می گیرند و وکیلان پس از انتخابات، به دیدگاههای موکلان خود عنایت نخواهند داشت چراکه رای مردم صرفاً جواز ورود به میدان برخورداری از ثروتهای دولتی است نه بیشتر. به عبارت بهتر برای بدست آوردن این جواز حضور تنها همین شعارهای مردم پسند و مقطعی کفایت می کند. این سخن یک روی دیگر نیز دارد و آن اینست که هر زمان خزانه دولت رانتیری لبریز باشد و بحران مالی حادث نشده باشد و به اصطلاح عصر سرخوشی نفتی باشد، دولت رانتیر به تعبیر جیل

کریستال، ثروت می دهد و قدرت می گیرد (کریستال، ۱۳۸۷: ۲۸۰) و شعار عدم دریافت مالیات در مقابل عدم وجود نمایندگی واقعی، جامه عمل می پوشد و به مشارکت توده مردم نیاز چندانی احساس نمی شود. در این صورت دولتهای رانتیر سیاست های رفاهی و عمرانی پیشه می کنند تا رضایت قاعده و متن اجتماع را بدست آورند و با گسترش دیوانسالاری و استخدام افراد در دولت، بحرانهای فقر و اشتغال و مشارکت را همزمان حل نمایند ولی به محض رویارویی دولت با یک پدیده بحرانی مانند سقوط قیمت نفت، تحریم و ... بحث ضرورت مشارکت جامعه، در جهت گیریهای دولت مشاهده می شود. استمرار این روند دمکراسی را قربانی کرده و مشروعیت نظام را زیر سوال می برد و با گسترش دامنه بی اعتمادی و عدم پابندی به قول و قرارها، سرمایه اجتماعی را نابود می کند.

در پایان این بررسی توجه به این نکته اساسی ضروری است که طولانی شدن روند اقتدار گرایی و استقلال دولت از جامعه، ضمن تخریب سرمایه اجتماعی، موجب بی اعتمادی جامعه نسبت به نظام سیاسی شده و می تواند ثبات و بقای آنرا با چالش جدی مواجه کند. براین اساس شکل گیری توسعه پایدار مخصوصا توسعه اجتماعی متوازن و پایدار غیر ممکن است و تخریب سرمایه اجتماعی و عدم امکان توسعه اجتماعی پایدار بوضوح آثار خود را در جامعه نشان می دهد که قابل ردیابی و شناسایی است. فروپاشی نهاد خانواده، ناپایدار شدن روابط اجتماعی، کاهش میزان همبستگی اجتماعی، از رونق افتادن فعالیت ها، گسترش ناهنجاریهای رفتاری، از میان رفتن اعتماد اجتماعی و انسجام در بین افراد جامعه و نهایتا ایجاد اختلال و بی نظمی عمومی و آنومی اجتماعی، از جمله این آثارند. نتیجه اینکه با این اثر تخریبی دولت رانتیر بر سرمایه اجتماعی، امید به شکل گیری توسعه اجتماعی پایدار تضعیف می شود.

نتیجه گیری

وضعیت مطلوب در توسعه یافتگی اجتماعی مستلزم بسط و تحکیم اجتماع جامعه ای با تقویت سرمایه های اجتماعی است که در قالب آن در قدم اول انسجام جمعی عام بصورت نظم اجتماعی مبتنی بر تفاوت پذیری با حفظ هویت ها صورت پذیرد و در مرحله بعد هویت جمعی عام جامعه از منظر نگاه به درون و بیرون پایه اساسی تنظیم مناسبات در جامعه باشد. علاوه بر این، حصول به توسعه یافتگی اجتماعی نیازمند تسامح و بردباری و اعتماد عمومی در جامعه و

تعهد جمعی تعمیم یافته بر سر اصول و قواعد عمل جمعی و تحقق جامعه مدنی، مفهوم شهروندی و وفاق حاصل از آن بر مبنای یگانگی نظام شخصیتی، بسط اخلاق و همبستگی اجتماعی و توسعه عقلانیت ارتباطی است. با وجود اهمیت توسعه اجتماعی برای توسعه یافتگی عمومی و پایدار یک کشور، سیاستها و عملکرد دولتهای رانتیر به تخریب سرمایه اجتماعی منجر می شوند و موجب عقب ماندگی جوامع از نظر توسعه اجتماعی می شوند. دولتهای رانتیر جوامعی می سازند که مشتمل بر "ماهای" بسیار متعدد، متنوع و بعضا متناقض است؛ بدین معنی که اجتماعات سازمانی و رسمی یا تعلقات سازمانی در این جوامع تضعیف می گردند. انجمن ها، احزاب سیاسی، شوراهای اجتماعی و اتحادیه های صنفی نیز به تبع آن تضعیف شده و بدین ترتیب خلاءبزرگی بین دو بخش رسمی و غیر رسمی حیات اجتماعی در این جوامع بوجود می آید که به مثابه منبع اصلی نابسامانی یا آنومی اجتماعی زمینه ساز ظهور پیامدهایی چون گروه بندیهای خاص گرایانه، فردگراییهای خودخواهانه و انواع کژکرداریها و کژ کارکردها می گردد. در این وضعیت بر اثر تخریب سرمایه اجتماعی نه تنها توسعه اجتماعی پایدار شکل نمی گیرد، بلکه جامعه گریبانگیر مسائلی می شود که اهم آنها عبارتند از: غلبه ارزشهای ابزاری بر ارزشهای ذاتی، چنگانگی و تعارض اجتماعی، ظهور الگوهای از عمل جمعی موثر بر بروز نابسامانی های اجتماعی، بروز پدیده کثرت امر و نهی و تورم اجتماعی، تقدم منافع خاص گرایانه فردی و گروهی بر مصالح عمومی، نظم انتظامی مبتنی بر تشابه پذیری در شیوه های احساس و اندیشه و عمل توأم با فشار بیرونی خشونت آمیز، چندگانگی ساختاری و چندگانگی شخصیتی و به تبع آن رواج تظاهر و تملق، دعوغ و تزویر، سرخوردگی های روانی، هنجارشکنی، قانون شکنی و قانون گریزی و... تمامی این مسایل و مشکلات منجر به عقب ماندگی و تاخر اجتماع جامعه ای نسبت به سایر حوزه ها شده و عدم امکان توسعه اجتماعی پایدار را برجسته می کند. بنابراین هرچند درآمدهای رانتی، ستارالعیوب این دولتهای رانتی است که در پرتو آن می توانند تظاهر به وجود برخی وجوه توسعه داشته باشند، اما باید در نظر داشت که تخریب سرمایه های اجتماعی که برخاسته از ماهیت وجودی دولت رانتیر است، دورنمای مثبتی را از جهت توسعه یافتگی اجتماعی و در نتیجه توسعه یافتگی عمومی و پایدار پیش روی جامعه و دولت قرار نمی دهد.

فهرست منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس.
- امام جمعه زاده، سید جواد؛ معصومی، سید داود (۱۳۸۹). رانتریسم و تاثیر آن بر رابطه دولت و احزاب در ایران، جستارهای سیاسی معاصر، ۱(۱)، ۳۳-۴۹.
- آزاد ارمکی، تقی؛ مبارکی، مهدی؛ شهبازی؛ زهره (۱۳۹۱). بررسی و شناسایی شاخص‌های کاربردی توسعه اجتماعی، مطالعات توسعه اجتماعی-فرهنگی، ۱(۱)، ۷-۳۰.
- بوزان، باری (۱۳۸۷). مردم، دولتها و هراس، ترجمه مجتبی عطار زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بهشتی، محمدباقر؛ نصرالهی وسطی، لیلا (۱۳۹۵). تحلیل پویای نقش سرمایه اجتماعی در فرایند توسعه، علوم اجتماعی، ۲۳(۷۲)، ۱-۳۱.
- بهشتی، محمدباقر (۱۳۸۹). توسعه اقتصادی ایران، چاپ دوم، تبریز: دانشگاه تبریز.
- پانتام، رابرت (۱۳۷۹). دمکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: روزنامه سلام.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴). جهانی سازی و توسعه اجتماعی، مجموعه مقالات توسعه اجتماعی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
- تقی‌لو، فرامرز (۱۳۸۵). بررسی رابطه سرمایه اجتماعی با امنیت اجتماعی، مطالعات راهبردی، ۹(۲)، ۲۳۹-۲۵۸.
- چلیپی، مسعود (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی نظم، تهران: نشرنی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶). رانت، دولت رانتریسم: یک بررسی مفهومی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۵-۱۳۶.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸). دولت، نفت و توسعه اقتصادی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حیدری، علیرضا (۱۳۹۵). سیاست‌گذاری سرمایه انسانی در ایران، تهران: نشر آگاه.
- دارابی، علی (۱۳۹۵). راهبرد رسانه در توسعه یا گسترش سرمایه اجتماعی، راهبرد، ۲۵(۸۱)، ۲۰۶-۱۷۷.
- رهبری، مهدی (۱۳۷۹). اقتصاد و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سوری، علی؛ مهرگان، نادر (۱۳۸۶). نقش سرمایه اجتماعی در تشکیل سرمایه انسانی، پژوهشنامه بازرگانی، ۱۱(۴۲)، ۲۰۷-۲۱۹.
- شکاری، عبدالقیوم (۱۳۷۹). دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.

- شمعدانی حق، علی (۱۳۸۱). ابعاد روش شناختی توسعه اجتماعی، اولین همایش توسعه اجتماعی در دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۰). توسعه اجتماعی از دیدگاه جامعه شناسی امروزی، اولین همایش توسعه اجتماعی در دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاضلی، محمد؛ فتاحی، سجاد؛ زنجان رفیعی، سیده نسترن (۱۳۹۲). توسعه اجتماعی، شاخصها و جایگاه ایران، مطالعات توسعه اجتماعی، ۲(۱)، ۱۵۹-۱۸۲
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹). پایان نظم: سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران: جامعه ایرانیان.
- فیروزآبادی، احمد؛ نصرالهی وسطی، لیلا (۱۳۹۳). بررسی رابطه میان اعتماد اجتماعی و روحیه کارآفرینی زنان روستایی، پژوهشهای روستایی، ۵(۱)، ۲۵-۴۴.
- قالیباف، محمدباقر؛ پورموسوی، سیدموسی؛ امید آوج، مریم (۱۳۹۰). درآمدهای نفتی و توزیع فضایی قدرت سیاسی در ایران، بین المللی ژئوپلیتیک، ۷(۲۲)، ۳۷-۷۰.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۸). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، انتشارات پایروس.
- کریستال، جیل (۱۳۸۷). نفت و سیاست در خلیج فارس، ترجمه ناهید سلامی و شاپور جورکش، تهران: موسسه تاریخ معاصر ایران.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷). بنیاد نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مومنی، فرهاد (۱۳۸۱). نسبت توسعه اجتماعی با عدالت اجتماعی، اولین همایش توسعه اجتماعی در دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- میرترابی، سعید (۱۳۸۷). مسائل نفت ایران، تهران: نشر قومس.
- نصرتی، حجت ا... (۱۳۸۵). ابعاد مختلف سرمایه اجتماعی، تهران: مدیریت فرهنگی.
- نصری، قدیر (۱۳۷۹). دولت رانتیر و پروژه تامین امنیت ملی، مطالعات راهبردی، ۲(۸و۷)، ۷۹-۱۰۰.
- نظری، محسن (۱۳۷۷). مشخصه‌های تحول بازار نیروی کار در چهار دهه اخیر، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۳(۱۳۷-۱۳۸)، ۱۵۸-۱۷۱.

Arab oil: Impact on the Arab Countries and Global Implications, New York: Praeger

Entelis, John (1978), "Oil Wealth and the Prospects for Democratization in the Arabian Peninsula: The Case of Saudi Arabia," in Naiem A. Sherbing and Mark A. Tessler, eds. ,

- Gowdy, J. M.(1994), The Social Context of Natural Capital: The Social Limits to Sustainable Development, International Journal of Social Economics, vol. 21 no. 8 pp. 43-55
- Shafia, M. A. and Shafia, S.(2012), A study of the relationship between Sustainable social development and social capital (case study: residents of seminar noun), Journal of Allpied Sociology, vol. 23, no. 2, pp.139-164.

